



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر سوم در «قَسْم» و «نشوز» و «شقاق» بود که جزء امور خانوادگی است.^۱ فرمودند اولین مبحث آن مبحث «قَسْم» است. «قَسْم» یعنی تقسیم کردن، «قِسْم و قسمت» آن جزء است. این «قَسْم» که محصول آن تقسیم کردن است اولاً حکم محض نیست حق است؛ ثانیاً مشترک بین زوج و زوجه است؛ ثالثاً اجرای آن به دست زوج است و زوجه مصرف کننده این حق است؛ رابعاً این حق هم قابل اسقاط است و هم قابل نقل و انتقال «فی الجملة»؛ خامساً آن حقی که مستحق، مقوم آن باشد نه مورد آن، این نه قابل نقل و انتقال است و نه قابل ارث است. اگر یک حق که مستحق، مقوم آن باشد این قابل نقل و انتقال نیست مثل «حق الوقاع» که زوجه بعد از «أربعة أشهر» دارد که به کسی ارث نمی رسد، به کسی قابل نقل و انتقال نیست با اینکه حق است. این امور پنج گانه و مانند آن به ترتیب از این نصوص باید استفاده شود.

مطلب دیگر آن است که چون مسئول اجرای این حق، مرد است و مصرف کننده این حق، زن است و گاهی هم مشترک اند، باید توضیح داده شود که این «حق القَسْم ما هو» و «کم هو» و «کیف هو»؟ حالا مستحق کیست مشخص است، مسئول اجرای این حق کیست هم مشخص است اما اصلاً «حق القَسْم ما هو»، «کیف هو»، «کم هو»؟

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام ج ۲، ص ۲۷۸.

مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) فرمودند به اینکه این «حقّ القسم» که حقی است الزامی و مشترک، همان طوری که زوجه موظف است به حق و حقوق خودش قیام کند، زوج هم موظف است به «حق القسم» قیام کند، منتها «حق القسم» عبارت از آمیزش نیست حتی عبارت از مضاجعه هم نیست بلکه انس خانوادگی و یک حق عاطفی - انسانی است لذا آنجا که زوج خَصی است یا عَتین است که مسئله مضاجعه یا مسئله آمیزش و مانند آن مطرح نیست باز هم این «حق القسم» واجب است این یک حق عاطفی - انسانی است، حتی «أحدهما» اگر مجنون شدند باز این «حق القسم» لازم و ثابت است مسئول اجرای آن ولی است.^۱ پس «حق القسم ما هو؟» روشن است که از سنخ حکم نیست حق است و این حق، حق مضاجعه نیست حق مواقعه و مانند آن نیست. بنابراین مسئله «قسم» حق است نه حکم، اگر حکم محض بود قابل معامله و داد و ستد و معاوضه نبود ولی چون حق است قابل تعویض است قابل معامله است قابل نقل و انتقال است در قبال این می تواند چیزی بگیرد. بنابراین فرق بین حق و حکم که در جای خود ثابت شد اینجا هم کاملاً روشن است. اما غرض این است که «حق القسم» عبارت از مضاجعه و مواقعه و امثال آن نیست بلکه یک حق عاطفی - انسانی است برای پیدایش انس بیشتر برای ﴿جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾^۲ بیشتر یا حفظ همین مودت و رحمت، پس «الحق ما هو»، «الحکم ما هو؟» در جای خود روشن و چون نشانه های حق در «قسم» است پس «القسم حق لا حکم».

عمده آن است دلیل وجوبش چیست؟ مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) برای وجوب و برای تکرار این امر به جمله نورانی ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۳ استشهاد کردند. اولاً استفاده وجوب از این ﴿عَاشِرُوهُنَّ﴾ که صیغه

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۴۸.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

۳. سوره نساء، آیه ۱۹.

اخلاقی آن هم روشن است بعید است، ثانیاً اینکه فرمودند امر مفید تکرار است نه اینکه نظر شریفشان این باشد که امر «فی نفسه» مفید تکرار است امر در خصوص این آیه مفید تکرار است، ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ﴾ معنایش این نیست که یک بار اگر در سال با او معاشرت کردید سری به ایشان زدید این کافی است بلکه مرتب باید که معاشرت دائم داشته باشد. این فرمایش حق است اما این نه برای آن است که امر مفید تکرار است، برای اینکه موضوع مکرر است «لکل موضوع حکم» هر شب این است هر روز این است یا به لحاظ «ایام» است یا به لحاظ «لیالی» است این «قَسَم» اگر به لحاظ «لیالی» باشد ده شب ده موضوع است و ده حکم، نه برای اینکه امر ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ﴾ مفید تکرار است. تکرار در صورتی که موضوع واحد باشد حکم متعدد اما اینجا موضوع متعدد است و حکم هم متعدد، از ایشان بعید است که بفرمایند ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ﴾ این امر مفید تکرار است، امر مفید تکرار نیست موضوع که مکرر شد چون «قَسَم» اگر به لحاظ لیالی باشد ده شب یعنی ده موضوع، به لحاظ ایام باشد ده روز یعنی ده موضوع، به لحاظ مجموع «ایام و لیالی» باشد ده شبانه روز یعنی ده موضوع، آن وقت ده بار هم معاشرت است. پس این دلیل نیست.

دلیل دیگر تأسی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که ایشان تقسیم می کرد آن فرصت های بیتوته و امثال آن را. این سخن حق است که حضرت این کار را می کرد اما اصل فعل دلیل بر رجحان است. یک وقت است که فعل را یک بار انجام داد این دلیل بر جواز است «إلا ما خرج بالدلیل» نه دلیل بر استحباب است نه دلیل بر وجوب، یک وقت است که مرتباً این فعل را انجام می دهد از این بیش از رجحان در نمی آید اما حالا رجحانش به نحو وجوب است یا به نحو استحباب شاهد خارجی می خواهد. اگر فعل در کنار یک شاهی ضرورت آن را فهماند معلوم می شود واجب است و گرنه مستحب است. اصل فعل اگر یک بار باشد و

مانند آن، بیش از جواز را نمی‌فهماند، یک؛ اگر استمرار داشته باشد رجحان را می‌فهماند، دو؛ اگر بخواهد گذشته از رجحان و استحباب وجوب را بفهماند شاهد خارجی می‌طلبد.

پس روشن است که «قَسَم» حق است نه حکم و جزء حقوقی نیست که مستحِق، مقوم آن باشد به دلیل اینکه قابل نقل و انتقال است اگر همسرها متعدد بودند ممکن است یکی از آنها سهم خود را و نوبت خود را و حق خود را به دیگری واگذار کند. بعضی از حقوق است که خود مستحِق، مقوم آن حق است مثل «حق الوقاع» که آن مقابل اسقاط است اما قابل نقل و انتقال باشد یا قابل خرید و فروش باشد یا قابل ارث باشد و مانند آن نیست که این در مسئله حقوق روشن شد حقی که مستحِق، مقوم آن است این قابل نقل و انتقال به دیگری و قابل ارث و امثال آن نیست اما حقی که مستحِق، مورد آن است نه مقوم آن مثل حق خیار که اگر کسی چیزی را خرید و خیار داشت و مُرد، ورثه او این حق خیار را ارث می‌برند.

پس بعد از روشن شدن آن امور، دو دلیلی که مرحوم صاحب جواهر اقامه کردند یکی ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ﴾ و یکی تأسی به حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) اینها هیچ کدام کافی نیست، شاید نظر ایشان هم در حد تأیید باشد. و اینکه فرمودند امرِ ﴿عَاشِرُوهُنَّ﴾ مفید تکرار است هم از این قبیل نیست چون موضوع وقتی مکرر شد حکم مکرر است نه اینکه امر دلیل بر تکرار است مثل اینکه ما مکرراً نماز می‌خوانیم پنج نماز می‌خوانیم در شبانه‌روز این نه برای این است که «صلَّ» مفید تکرار است این برای اینکه موضوعات متعدد است احکام آن هم متعدد است. پرسش: ...

پاسخ: دو حرف است، امتداد آن با قرارداد خودشان است. این «حق القسم» چگونه باشد، با قرارداد خودشان است هر کاری که با همسر دیگر کرد با سایر همسرها هم باید بکند.

حالا یک بحث که مربوط به «حق القسم» هست این است این حقوقی که زوجه بر زوج دارد برخی از اینها به مجرد عقد نکاح پیدا می شود مثل حق نفقه، حق کسوه، حق مسکن اگر عقد به نصابش رسید همه آن حقوق فعلیت پیدا می کند اما «حق القسم» هم همین طور است؟ می فرمایند نه از آن قبیل نیست اگر همسری را به خانه آورد و شروع کرد به زندگی زناشویی اگر یک همسر بود که «قسم»ی ندارد تا بگوییم ظلمی می شود و امثال آن، اگر دو همسر بود باید که تقسیم کند، تقسیم کند معنایش این نیست که یک شب این و یک شب آن، یک شب آن و یک شب این، نه! ممکن است در هفته یک شب این و یک شب آن، بقیه برای کار خودش باشد مطالعات خودش باشد احکام خودش باشد، معنایش این نیست که اگر دو همسر دارد یک شب این و یک شب آن، حق گفتند اگر چهار همسر داشت چهار شب به نحو تقسیم توزیع می شود، آن سه شب به حال خودش آزاد است می تواند به کارهای شخصی خودش بپردازد.

غرض این است که این «قسم» برای معاشرت عاطفی - انسانی است نه حق غریزی و جنسی لذا در خصی و خواجه و عتین و مجنون این حق هست، با اینکه در هیچ کدام از اینها آن مسئله واقعه و آمیزش مطرح نیست، این یک حق عاطفی شبیه صله رحم است که اگر صله رحم می کند با هر دو یکسان صله رحم کند، البته یکی ممکن است حق خودش را ببخشد به دیگری، این ممکن است، چون در این بخش مستحق، مقوم نیست مورد است قابل نقل و انتقال است و شبیه صله رحم است، انس برقرار کردن است، معاشرت «بالحسنی» است، ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ را احیا کردن است منتها مسئولش مرد است خطاب هم به مرد است. زن هم در تأدیه حقوق «حق القسم» او هم مسئول است او هم باید با چهره بشاش این صله را پاسخ مثبت بدهد چون منظور انس است، این ﴿عَاشِرُوهُنَّ﴾ که باب «مفاعله» است طرفینی است او هم باید معاشرت حسن داشته باشد روایت هم دارد که به

هر حال با خوش‌رویی خوش‌خُلُق و امثال آن با شوهرش برخورد کند^۱ که اساس خانواده بر اساس عاطفه است و زن را ذات اقدس الهی عطف قرار داده است برای اینکه آنچه در امور داخلی باعث پیوند است عاطفه و مهر است، گرچه مسئولیت اجرای این دو حق، مرد است ولی سرمایه به دست زن است. اینکه فرمود: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^۲ مرد موظف است مسکن تهیه کند اما نه آن قدرت را دارد و نه آن تکلیف را که سکونت و آرامش منزل را فراهم کند او خسته از کار برمی‌گردد و عصبانی است آرامش و سکونت یک قدرت می‌طلبد و آن قدرت به دست نرم‌خویی زن است. ذات اقدس الهی زن را آن چنان عطف و مهربان قرار داد که می‌تواند با آن عاطفه و مهر خود خانواده را گرم نگه بدارد. سکونت از مرد بر نمی‌آید، سکونت در منزل حرف اول را می‌زند و آن به عهده مادر است ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ مرد آن عرضه را ندارد مرد یک موجود خشنی است قدرت بازو و مانند آن دارد اما آن شکستگی دل را ندارد.

مستحضرید که خانواده اصل است در جامعه، خانواده که روشن شد جامعه وزین می‌شود، جامعه را خانواده می‌سازد. آن بیان نورانی امام (سلام الله علیه) این است که «تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا وَ أَحَادِيثُنَا تُعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۳ - که قبلاً هم این حدیث نورانی اینجا خوانده شد - حضرت فرمود یکدیگر را ترک نکنید به زیارت یکدیگر بروید حشری داشته باشید جامعه این طور باشد، چرا؟ استدلال می‌کند می‌فرماید به اینکه اگر شما دور هم جمع شدید و یکدیگر را ترک نکردید و این رفت و آمد شما ادامه پیدا کرد به هر حال شما شیعیان ما هستید شیعیان ما وقتی یک‌جا نشستند سخنان ما و احادیث ما و کلمات ما و سیره و سنت ما

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۴، ح ۱۶۶۰۴: «... لِلرَّجُلِ عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَلْزَمَ بَيْتَهُ وَ تُوَدِّعَهُ وَ تُحِبَّهُ وَ تُشْفِقَهُ...».

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۸۶.

را بازگو می‌کنند «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا» و احادیث ما این خصوصیت را دارند که «وَأَحَادِيثُنَا تُعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ». همه ما شنیدیم و می‌گوییم که «سنگ روی سنگ بند نمی‌شود» و این درست است. الآن کسی بخواهد یک خانه‌ای بسازد بُرجی بسازد مسکنی بسازد مغازه‌ای بسازد بخش اول را سنگ گذاشت بخش دوم اگر سنگ روی این سنگ بیاید نمی‌ماند می‌نغزد یک ملات نرمی لازم است که روی آن سنگ اول بریزند تا این سنگ دوم به وسیله آن ملات نرم روی آن سنگ قبلی بند شود وگرنه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. فرمود گفتار ما، نصایح ما و دستورهای ما آن ملات نرم است که جامعه را به هم مرتبط می‌کند. یک ادب، یک سلام کردن، یک ببخشید، این ملات نرم است و این ملات نرم در خانه به دست زن است. بتایی و محکم‌کاری را مرد به عهده دارد، آن ملات نرم را، آن عاطفه را آن مهر را گاهی هم یک قطره اشکی که می‌ریزد زندگی را جمع می‌کند. الآن ما شیعیان این ذوات مقدس سنّ ما اگر به هفتاد یا بیشتر هم برسد وقتی مادر را از دست دادیم کاملاً احساس غربت می‌کنیم، کاملاً برخلاف پدر، این برای چیست؟ برای اینکه دامن یک حساب دیگری دارد، اشک یک حساب دیگری دارد، عاطفه یک حساب دیگری دارد. عاطفه است که مردم را یک‌جا جمع می‌کند، عاطفه گرچه مرد دارد ولی هنرمند این هنر زن است، مادر است. اینکه فرمود: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ»^۱ یعنی خط مشی مادر راه را نشان می‌دهد. درست است احترام گذاشتن به مادر باعث بهشت رفتن است و اما این حدیث دقیق‌تر و لطیف‌تر از آن معنای ظاهر عرفی است یعنی هر خط مشی‌ایی که مادر داشت بهشتی بودن شما را آن خط مشی مادر تأمین می‌کند. این کار به دست مادر است لذا فرمود: «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» نه «لیسکننّ إلیکم» نه این اندازه مشترک است، نه آنها سکینت خود را از شما می‌گیرند. این

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

هنر برای زن است این خصیصه برای زن است که زن و مرد دو صنف از یک نوع‌اند، نه دو نوع از یک جنس. این دو بزرگوار (بوعلی و بهمنیار) اینها روشن کردند که ذکورت و انوثة برای جسم است نه برای روح؛ فرمایش مرحوم بوعلی این است، فرمایش بهمنیار در *التحصیل* این است که زن و مرد بودن برای روح نیست، روح مجرد نه زن است نه مرد، بدن یا این چنین ساخته شده است یا آن چنان که این مربوط به ماده است. بر اساس حکمت متعالیه مرحوم ملا صدرا که می‌گویند روح «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است، این سؤال مطرح است که این روح گرچه در قوس نزول حساب خاص، بر اساس «خلق الله الأرواح» مجرداً در عالم غیب موجود است ولی در قوس صعود «جسمانیة الحدوث» است و «روحانیة البقاء»؛ همین روحی که قبلاً جسم بود کم‌کم به وسیله حرکت جوهری می‌شود روح مجرد، اگر این جسم مرد بود که روح، مردانه است و اگر زن بود روح، زنانه است. این توهم.

پاسخ آن - که قبلاً هم گفته شد - این است که در اینجا سه طبقه و سه اُشکوبه موجود است: یکی جسم است که سگّوی پرواز است این جسم در این ساختارش یا مردانه ساخته می‌شود یا زنانه، یک؛ یک یعنی یک! این سگّوی پرواز است این سگّوی پرواز یا مردانه ساخته می‌شود یا زنانه، دو؛ صورت نوعیه‌ای که روی این است آن نه مذکر است نه مؤنث، سه؛ این صورت نوعیه‌ای که روی این بدن است پَر می‌کشد با حرکت جوهری می‌شود روح مجرد نه این سگّوی پرواز که زن است یا مرد. ما یک سگّوی پرواز داریم که این سگّوی پرواز یا این چنین ساخته شد یا آن چنان، یا مردانه ساخته شد یا زنانه، یک؛ یک صورت نوعیه روی این سگّوی پرواز است که قبلاً حیوانیت بود، دو؛ آن که «جسمانیة الحدوث» است و «روحانیة البقاء» و پرواز می‌کند با حرکت جوهری، این

صورت است نه این سگّوی پرواز، سگّوی پرواز که یا این چنین ساخته شد یا آن چنان ساخته شد همچنان سرجایش محفوظ است تا صور دیگر روی این بیاید.

بنابراین این روحی که مجرد است، نه الآن زن و مرد دارد و نه سابقه زن و مرد دارد و دین برای پرورش روح آمده است روح که نه زن است و نه مرد؛ «نعم» آن سگّوی پرواز چون دو گونه است این صورتی که بعد بالا می‌آید هم دو صنف از انسان است نه دو نوع از جوهر، لذا در همه احکام شریعت تقسیم کار است یک سلسله کارها به عهده مرد است برای اینکه قدرت بدنی او بیشتر است، یک سلسله کارها مربوط به زن است برای اینکه قدرت بدنی او ضعیف‌تر است اما آن کارهای عاطفی، آن کارهای رقت قلب، آن کارهای مناجاتی اینها به عهده زن است. در این کتاب زن در آینه جمال و جلال آنجا نوشته شد که بسیاری از زنها در صدر اسلام، اسلام آورده‌اند در حالی که مردهای آنها در صف کفار علیه اسلام داشتند می‌جنگیدند. این برای آن مناجات‌پذیری اینها، دل‌پذیری اینها، اشک‌ریزی اینها، عطف اینها، رقت قلب اینهاست که مردها در صف کفار داشتند علیه اسلام می‌جنگیدند زن‌های آنها با مناجات اسلام را قبول کردند.

بنابراین این حق است ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ﴾ هم حق عاطفی - انسانی است و دلیل بر وجوب نیست و بر فرض دلیل بر وجوب باشد از سنخ اینکه امر مفید تکرار است نیست، چون موضوع مکرر است حکم تکرار می‌شود.

پرسش: ...

پاسخ: آن در سوره مبارکه «نساء» است که - متأسفانه - بعضی‌ها دیدند که بین قبل و بعد تناسبی نیست گفتند که بخشی از آیات قرآن - معاذ الله - اینجا حذف شده است در حالی که غی‌دانستند این یک شأن نزولی دارد یک شرحی دارد افرادی در صدر اسلام به وسیله جنگ یا غیر جنگ کشته می‌شدند، یتیم‌هایی به یادگار می‌گذاشتند،

عده‌ای برای چپاول اموال آن ایتام با مادرانشان ازدواج می‌کردند، آیه آمد که اگر نمی‌توانید در اموال ایتام عادلانه رفتار کنید بیش از یک همسر نگیرید! گفتیم تعدد همسر جایز است اما نه برای این است که چون آن ایتام سرپرستی ندارند برای طمع در اموال آن ایتام با مادرانشان ازدواج کنید، با مادرهای آنها ازدواج نکنید یک همسر دارید کافی است اما این کاری ندارد به اینکه ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾ «بین النساء فی القسم» ﴿فَوَاحِدَةٌ﴾^۱ لذا در آنجا هم بعضی‌ها خیال کردند به اینکه چون ارتباطی بین صدر و ذیل آیه نیست یک مقدار زیادی از آیات - معاذالله - تحریف شده است، این آیات مربوط به آن است.

اما دلیل وجوب «قَسَم» چیست که این حق است، قابل نقل و انتقال است، مستحق، مقوم آن نیست مورد آن است، قابل و انتقال است با عوض یا بی‌عوض؟ روایات باب یک^۲ و باب پنج عهده‌دار این مسئله است. اما روایات باب پنج؛ وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۴۲ این روایت است مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه)^۳ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ لَهُ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ» معمولاً در حجاز این طور بود اینها با تعدد زوجات انس گرفته بودند حالا یا مشاغل آنها زیاد بود دآمداری داشتند می‌رفتند صحرا کارها را تقسیم می‌کردند و مانند آن «فَهُوَ يَبِيتُ عِنْدَ ثَلَاثٍ مِنْهُنَّ فِي لَيَالِيهِنَّ فَيَمْسُئُهُنَّ فَإِذَا بَاتَ عِنْدَ الرَّابِعَةِ فِي لَيْلَتِهَا لَمْ يَمْسُهَا» این شخص چهار همسر دارد در هنگام تقسیم سه شب را پیش آن سه همسر می‌ماند با آمیزش، ولی در شب چهارم که پیش زن چهارم به سر می‌برد آمیزشی ندارد «فَهَلْ عَلَيْهِ فِي هَذَا إِثْمٌ» این شخص گناهی می‌کند؟ «قَالَ إِنَّمَا عَلَيْهِ أَنْ يَبِيتَ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا وَ يَظُلَّ عِنْدَهَا فِي صَبِيحَتِهَا وَ لَيْسَ

۱. سوره نساء، آیه ۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

عَلَيْهِ أَنْ يُجَامِعَهَا إِذَا لَمْ يُرِدْ ذَلِكَ» «قَسَمُ» یک امر عاطفی - انسانی است این زن در شب چهارم که پیش این شخص است می‌تواند آمیزش نداشته باشد. «ظَلَّ» یعنی صبح کند؛ بامداد را و صبح آن روز را در همان جا با او صبحانه مثلاً صرف کند این امر عاطفی و انس انسانی باید باشد خواه با آمیزش خواه بدون آمیزش. این روایت، هم حق را معنا می‌کند هم وجوب رعایت این «قَسَمُ» را. این روایت را که مرحوم ابن بابویه نقل کرد مرحوم شیخ (رضوان الله تعالی علیه) به اسناد خود از «حسن بن محبوب» نقل کرد،^۱ چون گاهی مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) روایت را از کافی نقل می‌کند با همان سند، گاهی از وجود مبارک ابن بابویه قمی (رضوان الله علیهم أجمعین) نقل می‌کند.

فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان هم از وجود مبارک امام صادق «عَنْ آبَائِهِ ع» نقل کرد که «أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يَقْسِمُ بَيْنَ نِسَائِهِ» - «يَقْسِمُ» هم درست است - «فِي مَرَضِهِ فَيُطَافُ بِهِ بَيْنَهُنَّ»^۲ وجود مبارک حضرت در آن بیماری هم این «قَسَمُ» و این تقسیم را رعایت می‌کرد حضرت که بیمار بود دست حضرت را می‌گرفتند هر شب در یکی از این خانه‌ها مثلاً به سر می‌برد به منزله صله رحم که آن انس اخلاقی، آن ادب اخلاقی، آن مباشرت اخلاقی، آن ﴿لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ با این ادب متقابل حفظ شود، این قدر رعایت می‌کردند اصول خانواده را لذا مسئله طلاق اصلاً در بین اینها مطرح نبود. این روایت را هم بارها به عرض شما رسید که امام (سلام الله علیه) فرمود خانه‌ای که با طلاق ویران شده است این بافت فرسوده به آسانی ساخته نمی‌شود^۳ طرفین افسرده هستند تا دوباره

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۴۲۲.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۴۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجُوا وَزَوَّجُوا أَلَا فَمِنْ حَظِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِتْفَاقُ قِيَمَةِ أَيْمَةٍ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُعْمَرُ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفِرْقَةِ يَعْنِي الطَّلَاقَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ الْقَوْلَ فِيهِ مِنْ بَعْضِهِ الْفِرْقَةُ».

بسازند سخت است. این است که می‌گفتند شدیدترین حلال همین است که زندگی را به هم می‌زند چون اساس جامعه را خانواده تشکیل می‌دهد و همان طوری که اصل ازدواج را وجود مبارک حضرت فرمود هیچ بنایی در اسلام به اندازه بنای ازدواج نیست،^۱ طلاق تخریش همین طور است.

در روایت سوم این باب «قَالَ وَرُويَ أَنَّ عَلِيًّا ع كَانَ لَهُ امْرَأَتَانِ فَكَانَ إِذَا كَانَ يَوْمٌ وَاحِدَةً لَا يَتَوَضَّأُ فِي بَيْتِ الْأُخْرَى»^۲ این قدر رعایت می‌کردند که حق هیچ کسی ضایع نشود اگر نوبت آن همسر بود در خانه این همسر وضو نمی‌گرفت در خانه همان همسر وضو می‌گرفت و کارهای عبادی‌اش را انجام می‌داد. این «لَا يَتَوَضَّأُ» یعنی این قدر عدالت را رعایت می‌کردند که وقت هیچ کسی صرف نشود. در همین روایات باب است که اگر کسی دو همسر داشت و عدل را بین اینها رعایت نکرد «يَحْشُرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَحَدٍ نِصْفَيْنِ»^۳ مثل اینکه وسطش را ارّه بکنند نیم‌تنه در قیامت محشور می‌شود برای اینکه او عدل را رعایت نکرده است یک قسمت را گرفت اما یک قسمت دیگر را نگرفته است. این تعدی به حق دیگری در قیامت از باب تجسم اعمال، ممکن است به این صورت در بیاید. این در روایات همین ابواب است.

پرسش: بحث صله ارحام با بحث ازدواج چه فرق دارد؟

پاسخ: خیلی فرق دارد این در حد تشبیه است صله رحم برای همان امر عاطفی - انسانی است ذات اقدس الهی ارث قرار داد، از یک طرف؛ دیه بر عاقله است، از طرف دیگر؛ صله رحم را واجب کرد برای اینکه این مجموعه یک واحد بشوند اول از خانواده شروع کرد بعد بستگان طبقه اول و دوم و سوم ارث به هم مرتبط بشوند که این

۱. ر. ک: من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۸۳؛ «مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ التَّزْوِيجِ».

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۴۳.

۳. ر. ک: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۳، ص ۳۶۲؛ «مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ وَلَمْ يَغْدُلْ بَيْنَهُمَا فِي الْقِسْمِ مِنْ نَفْسِهِ وَمَالِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولًا مَائِلًا شِقَهُ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ».

مجموعه در اثر صله رحم یک واحد باشند سایر افراد هم همین طور است آن وقت جامعه می شود مرتبط و متحد لذا بعد از فتح مکه فرمود مسلمین «يَدٌ وَاحِدَةٌ» یک دست هستند «تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ»^۱ اگر فرمود مسلمان ها یک دست هستند یعنی آن قدر این رابطه عاطفی در آنها برقرار است مثل یک نفر هستند. ساختن این از همان راه خانواده، بعد صله رحم، بعد همسایه، بعد کل جامعه. الآن که همسایگی، شش جانبه شد جهت ارتباط باید قوی تر و محکم تر باشد. فرمودند تا چهل خانواده همسایه هستند قبلاً بُرجی که نبود فقط چهار طرف بود یعنی شمال و جنوب و شرق و غرب، الآن وقتی بُرجی هست فوق و تحت هم هست انسان شش جهت همسایه دارد تا چهل خانه، این ادب دینی نمی گذارد که ما دستگاه قضایی مان این قدر پرونده داشته باشد، جامعه را اخلاق اداره می کند نه جامعه را شلّاق یا امور دیگر، انسان به هر حال با اخلاق زنده است و حضرت هم که آمد به عنوان اینکه تتمیم کند مکارم اخلاقی را آمده است.^۲ امور دیگر متمم کارهای اخلاق اند وگرنه جامعه را خُلُق اداره می کند. اینکه گفتند اگر کسی خودش تأمین شده باشد همسایه او محتاج باشند ایمان او ضعیف است برای همین جهت است،^۳ آن وقت این جامعه می شود جامعه راحت. این فضایل اخلاقی که نباشد آن وقت دستگاه دادگستری آن چند میلیون پرونده و آن مشکلات را هم دارد.

غرض این است که مسئله «قَسَم» در عین حال که حق است یک حق عاطفی - انسانی است نظیر صله رحم نه حق مضاجعه و نه حق وقاع و مانند آن.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۰۴.

۲. اشاره به سوره قلم، آیه ۴؛ «وَإِلَّا لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» و حدیث از بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۸، ص ۳۸۲؛ «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۶۸ «مَا آمَنَ بِي مِنْ بَنَاتِ شَيْعَانٍ وَ جَارَةٍ جَائِعٍ».

